

هنر معلمی

مدبر عزیزی

● مقدمه

هر چند معلمی، سراسر «خطر کردن» است و مسئولیتی به سنگینی کوه دارد، اما توجه به این نکته نیز ضروری است که مربیان محترم پرورشی و معلمان عزیز تعلیمات دینی و بینش اسلامی را مسئولیت دوچندان است، و ورطه سقوط برای آنان بسیار هولناک تر؛ زیرا معلم در خطرناک کردن یک «انسان» است، ولی این همکاران محترم علاوه بر این خطر، در معرض بایمال کردن وی آبرونمودن کبان دین و شعائر الهی نیز هستند. اگر وظایف مربوط را انجام ندهند، و کسی که با گفتار و کردار خویش احترام و شکوه پرهیز را به مخاطره اندازد و باعث سرافکنندگی و ذلت آن شود و در لباس دین عامل بی آبرویی آن باشد، گناه خارج از حد تصور مرتکب شده است، البته از این طرف هم اگر باعث رونق و شکوه بیشتر آن شود (احرش خارج از حساب است) این گونه همکاران باید جداً به خدا پناه ببرند، زیرا هر گفته و کرده آنها به حساب دین و مذهب گذاشته می شود.

● خطرات معلمی

۱ - معلمی کار خداست، حضرت باری، خود را معلم و مربی انسانها خوانده است. آن کسی که حرفه معلمی را انتخاب کرده، در واقع مدعی است که آماده پذیرش کاری خدایی است. خداوند قدرت و علم مطلق دارد و بر همه مخلوقاتش بیش از خود آنها شناخت و بصیرت دارد. خدا جامع جمیع صفات کمال و سرمنشأ همه نیکیهاست و

انسان معلم در حقیقت کاری را پذیرفته و انجام می دهد که خدای بزرگ با آن همه قدرت و عظمتش انجام می دهد!

۲ - معلم با انسان روبروست، یعنی دقیق ترین، گسترده ترین، پیچیده ترین، مرموز و ناشناخته ترین موجود هستی که فوق العاده حساس است. انسانها معمولاً از نزدیک شدن به دستگاهی که ظریف و پیچیده و با ارزش باشد، بشدت پرهیز می کنند. مخصوصاً اگر متعلق به خودشان نباشد. معلم هر سال با تعداد زیادی از موجوداتی که پیچیده ترین و با ارزش ترین موجودات هستند، روبروست و مسئولیت مهندسی و راه اندازی و رشد آنها را می پذیرد. انسانهایی که امانت خدا هستند و برای هدفی بسیار عظیم آفریده شده اند و غایتی بس بی منتها و بلند برایشان در نظر گرفته شده است. البته نکاتی که بعداً اشاره خواهد شد، حساسیت و عمق این دستگاه عظیم را بیشتر روشن خواهد ساخت.

۳ - معلم در معرض خطر گرفتن و گشتن حس کرامت نفس در افراد است، توضیح اینکه انسانها در ابتدای خلقت خویش فطرتاً بسیار ارزشمند و بزرگوار و اصل و شریف هستند. این سخنی گزاف نیست به لحاظ اینکه حقیقتاً هم انسان بسیار غنی و ارزشمند است؛ حامل روح الهی است. علم اسماء به او آموخته شده که این علم بذور و خمیرمایه همه صفات کمال و همه زیباییها و عظمتهاست. انسان بر روی گنجی بی پایان نشسته است. در وجود انسان عصاره همه عوالم هستی بهم

آمیخته شده از این روست که به حضرت جامع یا «عالم جامع» مشهور است. از نظر امکانات بیرونی هم چرخ فلک و کیهان و کهکشان و همه موجودات و مواهب طبیعت مستخر او شده و در استخدام وی هستند و همه دست به دست یکدیگر داده اند تا پرورشگاهی مناسب برای انسان فراهم کنند. بنابراین بی ربط نیست اگر انسان احساس کرامت نماید. این احساس کرامت دو ثمر و نتیجه بسیار والا دارد، اولاً اینکه باعث می شود انسان تن نه بستی و ذلت و سقوط و پلیدی و انحراف ندهد و خود را شریف تر از آن بداند که به مسائلی بست و حیوانی انس گیرد و در کام کجیها و زبونیها و ناباکیها غرق گردد، او براحتی حاضر نمی شود عمر و استعداد و سرمایه خویش را جز به نصاحب رضوان خدا و برای لقاء حضرت حق مصرف نماید. همیشه خود را برتر از خاک و لجن و روزمرگی و عادت و تکرار مکررات احساس می کند و همواره می شنود که او را از کنگره عرش صغیر می زنند و دعوتش می کنند به یا نهادن برفیق این خاکدان و آنچه در آن است. ثمره دیگر این احساس این است که به او همتی بلند و طبیعی والا می بخشد. از بودن در این دنیا و وضع موجود خویش همیشه نالان است و همیشه افقی برتر و پروازی بیشتر خواهان است. این احساس، انگیزه و مبنایی برای همه ترقیها و تعالیهای او در امر تعلیم و تربیت است. معلم در معرض خطر سقوط به این ورطه هولناک است که با یک برخورد نابجا، با یک سخن ناسنجیده، با یک رفتار تحقیرآمیز،



با یک سرکوب و توهین ممکن است این احساس را برای همیشه از او بگیرد، آنوقت است که در همه بدبها و انحرافات به روی او گشوده می شود و او را در مسیر تنبلی و میل به عدم پرواز و قانع شدن به امور بیست سوق می دهد: از این به بعد هرگونه انحراف و تن دادن به هرنوع زشتی را باید از او انتظار داشت و امید گام نهادن به جلو و آرزوهای بلند و متعالی داشتن را هم اصلاً نباید از او متوقع بود.

این نکته شایان همه گونه بذل توجه و عنایت است، که ما به سبب حساس بودن مطلب ناچاریم در اینجا به گوشه ای از اخلاق و رفتار پیامبر اکرم اشاره کنیم:

پیامبر اسلام (ص) هر چند نماد والای خلق و خوی ملکوتی بود، به همه احترام می گذاشت و نسبت به هرکس تواضع داشت، اما به کودکان عنایت بیشتری مبذول می فرمود و فوق العاده به آنان احترام می گذاشت و به آنان شخصیت می داد و به گونه ای شگفت انگیز رفتار می کرد. بخصوص نسبت به کودکان خانواده خودش و کودکان یتیم. شاید یکی از علل آن این بود که این احساس، یعنی حس کرامت نفس را در کودکان زنده نگهدارد و پرورش بدهد و قوت ببخشد. اینک بسیار مختصر و مجمل، به ذکر نمونه هایی در این زمینه می پردازیم.

۱۱ روزی اصحاب همراه پیامبر از کوچه ای عبور می کردند، امام حسین علیه السلام که کودکی دویا سه ساله بود، در میان کودکان مشغول بازی بود. پیامبر اکرم اصحاب را رها کرده و به سوی او

شتافتند و صمیمانه او را اکرام و نوازش کردند و مدتی با آن حضرت سرگرم بودند.

۱۰ روزی اصحاب مشاهده کردند پیامبر اکرم نماز جماعت را بسیار سریع خواندند و به بیرون از مسجد دویدند. اصحاب بعداً سبب را جویا شدند. حضرت فرمود مگر صدای گریه طفلی را نشنیدید؟

۴ - معلم در معرض این خطر است که رابطه کسی را با خدا برای همیشه قطع کند، یعنی خدا را از کودکی برای همیشه بگیرد، فردی را تا ابد از حقایق گریزان سازد و پدر کفر را برای همیشه در جانش بیاشد. هولناک بودن چنین رویدادی وقتی محسوس و روشن می شود که توجه کنیم به اینکه هدف از همه هستی، غایت همه کائنات و بهانه خلقت همه چیز، مخصوصاً انسان، سیر به سوی خدا و تقرب به آستان مقدس اوست.

جز صورت بی مثال او همه چیز فانی است، جز او همه سراب و وهم و بوجی و ظلمت است. جهان به عدل بر پاست و عدل یعنی سیر به سوی او. آن هنگام که انسانی از سیر به سوی او باز می ماند یا منحرف می شود، کاری برخلاف و متضاد با هستی انجام پذیرفته و کل جهان از هماهنگی معهود خارج شده است. حیات حقیقی در استجاب خدا و رسول اوست و ممات واقعی دور شدن از وجه او. آن کس که باعث شود این حیات از کسی سلب شود، در حقیقت او را کشته است و آن کس که بدون عذر کسی را بکشد، گویا همه آدمیان را کشته و دستش بخون همه مردم

زمین آغشته شده و قاتل همه انسانهاست، لذا باید حساب پس بدهد. مردم از اول کافر و منتفر از خدا و دیانت، زاده نمی شوند، اینکه افرادی را در بزرگی کافر و ملحد متنفر از دین و مذهب می بینیم، بدون علت نیست. بدون شک یکی از علل عمده آن برخورد های بد، تربیت ناصحیح و رفتار جاهلانه ای است که پدران و مادران و معلمان و مربیان این افراد مرتکب شده اند. اگر پدر و مادر یا معلمی دانسته و از روی عناد، به خدا و حقیقت و دین و مذهب کودک بد بگوید و خدا را بد جلوه بدهد و مسخره کند، به طور حتم آثار آن را به صورت جلوه گر شدن حالت کفر و ناپاکی در فردای کودک خواهیم دید، آنگاه گناه همه گناهان او برگردن چنین افرادی است. البته بدون اینکه از گناه خود فرد کاسته بشود. گاه این بدآموزی و القای کفر، ناآگاهانه انجام می پذیرد مثل عمل نکردن معلم به معتقدات خویش و گاه با نیت و انگیزه هدایت، بزرگترین انحرافات را در کودک به وجود می آوریم: عدم شناخت، حال و هوا و فضای فکری کودک، پاسخ های ناصحیح به سؤالهای کودک، تحمیل عباداتی بر کودک که از توانایی و حوصله اش خارج باشد، انجام وظیفه امر به معروف و نهی از منکر به طریقی نامناسب و... از عواملی است که سبب انحراف و کجروی کودک می شود. «متنوی معنوی» داستان بسیار رسا و بلیغ «موسی و شبان» را بدین مناسبت آورده است.

۵ - شک نیست که کل جهان را

هدف و غایتی است و نیز هریک از موجودات، نهایت درجه رشدی دارند. در مورد همه موجودات بجز انسان، وضع این گونه است که مسیر صحیح حرکت آنها به سمت آخرین حد کمالشان، از همان ابتدا به طور غریزی و فطری در نهاد آنها نهاده شده و به صورت جبری هدایت شده اند و امکان تخلفشان هم از آن مسیر برایشان میسر نیست. اما در مورد انسان، چنین هدایت غریزی و تکوینی صورت نگرفته و در همان حال که راه سعادتش یکی بیش نیست، لکن در میان راههای بی شمار، مختیرها شده است. لذا هر لحظه امکان توقف سیر او یا تغییر مسیر و جهش می رود. فلسفه تعلیم و تربیت نیز از همینجا معنی و مفهوم پیدا می کند. انسان را می توان به سفینه ای غول پیکر یا بنهایت موتور و دستگاه و کلید و علامت کوچک و بزرگ تشبیه کرد که به سرعت در حال جهش و حرکت است و هر لحظه موقعیتی تازه می یابد و هدایتی جدید می طلبد. کوچکترین اشتباه در زدن تکیه ها و کلیدها باعث می شود که از مدار حقیقی خود منحرف شود و با همان سرعت سرسام آور به سوی مقصدی متضاد با مقصد اصلی اش پیش رود و در ظلمت و سقوط غوطه ور گردد. نکته مهم اینجاست که این انحراف از مسیر، اکثراً محسوس نیست و بتدریج صورت می گیرد و اغلب وقتی کار از کار می گذرد، افراد متوجه می شوند. و بکثورتور هوگو در این زمینه سخن جالبی دارد که «در عالم حیوانات هیچوقت احتمال این خطر نمی رود که تخم کیوتری بچه کرکس بیرون دهد، اما در مورد انسان فراوان این احتمال می رود.» خلسان این سفینه (انسان) است که با کوچکترین حرکت از روی ناآگاهی و عدم دقت، این دستگاه عظیم راه سوی نیستی سوق می دهد و موجبات انفجار و تلاشی شدن و سقوط او را فراهم می آورد!

امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام



شغل معلمی را نوعی فضاوت می دانند و معلم را با قاضی مقایسه می فرمایند. یعنی همچنانکه کار قاضی حساس است و تعیین کننده و با هر حکمی سند مرگ یا ادامه حیات کسی را امضا می کند و عواقب خوب و بد بشمارای بر حکمش مترتب می شود، معلم هم کارش به همین ظرافت و حساسیت است، یعنی افرادی را ممکن است حیات بخشد یا باعث قتل آنها بشود. همچنانکه افراد آگاه، از فضاوت بشدت می ترسند، لذا مواظب هستند و تا از خودشان مطمئن نشوند، نزدیک این شغل نمی گردند، در انتخاب و قبول حرفه معلمی هم جا دارد به همین اندازه و حتی بیشتر وسواس داشته، مواظب باشیم. قاضی در خطر این است که بناحق حیات این دنیای کسی را بگیرد و تباہ سازد؛ دنیایی که در حال زود گذر است و فانی. اما یک معلم ممکن است ابدیت یک فرد را تباہ کند و به آتش بکشد، روح او را بشکند و او را تا ابد گرفتار و نابینا و معیوب سازد.

۶ - معلم در معرض این خطر است که تفاوت های فردی را متوجه نباشد و نادیده بگیرد. توضیح اینکه معلم با تعداد زیادی از کودکان روبروست که هریک با دیگری تفاوت بسیار دارد. هریک از آنان نسخه ای منحصر به فرد است و کلی در فضایی جدا از

همشاگردی خویش. عوامل بشمارای از قبیل وراثت، محیط های مختلف قبل از تولد، باعث تفاوت در روحیات افراد می شود. تنها عوامل مؤثر در شکل گیری و چگونگی شخصیت فرد در دوران جنینی به صدها عامل می رسد. هریک از کودکان در حال و هوا و موقعیت روحی خود، به سر می برد و عکس العملی خاص خود می طلبد، در برابر رفتارش از طرف اولیا و مربیان خویش. یک دستور العمل برای رشد فکری یا روحی یک کودک می تواند نتیجه خوب بدهد و همان دستور برای دیگری مفید نباشد. یک رفتار بکنواخت در چند کودک، برخاسته از انگیزه های بسیار متفاوت می تواند باشد.

عقب ماندگیهای درسی و اخلاقی در هر کودک، عوامل بسیار متفاوت با دیگری دارد و لذا طرز مداوا و برخورد هم باید بسیار متفاوت و متنوع باشد. معلم با شناختی بسیار عمیق لازم است زیرا بدون تعمق در تفاوت های فردی شاگردان با یک عکس العمل غلط و حساب نشده، می تواند صدمات جبران ناپذیری به روح کودک و آینده درسی و اخلاقی او وارد سازد. معلم باید به تمام معنی هتمنند و نیز انسان شناس باشد؛ بداند آن کودک کی که در خانواده پر جمعیت زندگی می کند، با آنکه این وضع را ندارد، متفاوت است. بین همان خانواده های پر جمعیت که اکثریت با دختران خانواده است یا پسران، فرق می کند. اینکه افراد خانواده از چه موقعیت اجتماعی، فرهنگی، ارزشی، اقتصادی برخوردارند، کودکان با تفاوت می سازد.

۷ - مسئله دیگر، توجه به این نکته است که افراد با یکدیگر تفاوت بسیار دارند و رفتارهای خاص خویش را از جانب معلم در مورد خود می طلبند، بلکه افراد با خود هم متفاوتند. انسان هر لحظه در حال تحول است؛ موجودی است سیال و در نهاد خویش تا ازم و متغیر، نه اینکه در جسم خویش تغییر و

حرکت دارد، بلکه در روح و روان و فضای فکری و عالم درون بحول بیشتری دارد. همچنانکه جسم نسبت به یک داروی بخصوص در مواقع مختلف عکس العمل های مختلف دارد؛ بعضی اوقات دارو شدیداً موثر است و گاهی هم بکلی بی اثر و گاه مضر است. روح و روان و پذیرش معنوی در افراد در حالات مختلف، متغیر است. معلم باید به این منحصری تغییرات روحی فرد آگاه باشد و هر سخن را در جای خود بگوید و هر رفتار آموزشی با تربیتی را در وقت خود انجام دهد. حالات او را درک کند و با در نظر گرفتن حالت او از او متوقع باشد. عدم توجه به این حالات متغیر باعث عکس العملی از سوی معلم نسبت به کودک می شود که گاه باعث نپاش شدن همیشگی فکری یا روحی او می گردد. در اینجا است که آسمانها و زمین از کشیدن بارگناه و مسئولیت این چنین معلمی عاجز و ناتوانند.

۸- معلم در معرض خطر اعمال ظلم و

بیعدالتی است، دوستی ها و دشمنی ها، در نظر گرفتن فقر و ثروت اشخاص، کسی تحمل در برابر شیطنتهای کودکانه بعضی کودکان، و عواملی از این قبیل گاه معلم را به ورطه هولناک ظلم و تبعیض و بیعدالتی سوق می دهد. اعمال ظلم بر افراد، مخصوصاً کودک، باعث بیماری و عقده دار شدن همیشگی روح و شخصیت کودک می شود. تداوم ظلم و اعمال تبعیض بر او، به تدریج حساسیت کودک را در برابر عدالت و آزادی برای همیشه از بین می برد و از این دو واژه متنفر می شود. این افراد چون در درون از ابتدا اسیر و در بند، پرورش یافته اند، معنی آزادی را نمی فهمند و نسبت به آن کینه دیرینه دارند. ظلمی که بر آنان رفته است قلبشان را جریحه دار ساخته و عطش انتقام جویی دارند. اینان کاملاً دارای خوی بردگی هستند؛ نسبت به زیر دست خویش و در برابر ضعیف بسیار ستمگر و بیرحم و نسبت به بالا

باید معلم نخست در وجود خویش عدل را مستقر کرده باشد و از بسند عقده ها و اسارت های درونی آزاد بشود. اولین نشان آزادی یک فرد و عدم اسارت او، ظالم نبودن او بر خویش است.

دست و پا قدرت تراز خویش، بسیار متملق و چاپلوس و زبون و ظلم پذیر هستند. اعمال اینها انعکاس حالت درون آنهاست، اسارت درونی آنها باعث این رفتار نامتعادل می شود. در اجتماع از این نوع انسان ها دیده می شود و اینها هستند که باعث شیوع ظلم و تبعیض و نهایتاً فساد و فروریختگی جامعه می شوند.

خود اینها و مسئولیت پیدایش اینگونه افراد ثمره رفتار تبعیض آمیز بدران و مادران و معلمان آنهاست که به دلیل عکس العمل بد اعمالشان روزی باید حساب پس بدهند و مسلماً در ظلم آنها شریک خواهند بود. معلم باید نخست در وجود خویش عدل را مستقر کرده باشد و از بسند عقده ها و اسارت های درونی آزاد بشود. اولین نشان آزادی یک فرد و عدم اسارت او، ظالم نبودن او بر خویش است؛ کسی که بر خود رحم نمی کند چگونه می تواند نسبت به دیگری ترحم داشته باشد؟ چه کسی بر خود ستم نمی کند؟ آنکس که گناه نمی کند اما هرکس گنهگار باشد، بر خویش ظلم کرده است. چنین فردی آزادی را نمی فهمد و در حقیقت به آن اعتقادی ندارد.

ظالم و مظلوم چون داند کسی کو بود سخره ی هوی همچون کسی؟

ظالم و مظلوم آنکس ره بود کسو سر نفس ظلوم خود نبرد! وجود انسانهایی که تنه قدرت و ریاست اند و دیوانه وار برای کسب آن به هر گناهی تن می دهند، معلول حقارتی است که در کودکی دیده اند. وجود مردمان کنه نوز، بدبین، منروی، سرخورده، مأیوس. در اجتماع معلول ظلمی است که در کودکی بر آنان رفته است و این ظلم اغلب از ناحیه بدران و مادران نا آگاه و معلمان و مربیان غیر شایسته است.

۹- معلم در معرض این خطر است که بابتی از معرفت بشری را به روی معلم ببندد به این صورت که ممکن است معلم به علت عدم آگاهی نسبت به یک شاخه از معرفت آن را بی ارزش یا حتی مضر و یاوه بداند و در حین صحبت با عباراتی توأم با تمسخر و استهزا از آن علم یاد کند و یا صریحاً شروع به بد گوئی و مذمت از آن بپردازد و متعلمین را از فراگیری آن ممانعت کند. چنین کودکی در بزرگی نیز نسبت به آن شاخه از علم و معرفت سر عناد خواهد داشت و به دیگران هم منتقل خواهد کرد. به این ترتیب گاه می بینیم معلمی سب شده تا در وجه ای به سوی نگرش حقیقت به روی کسانی برای همیشه مسدود بماند و به همان نسبت این افراد در کوری و جهالت نسبت به بخش عظیمی از حقایق باقی بمانند و آثارش در همه زوایای زندگی این دنیا و دنیای دیگر آنان مشهود باشد. بدون شک گناه این به گردن آن معلمی خواهد بود که او را تربیت کرده و لذا باید در روز واپسین، حساب پس بدهد.

۱۰- معلم هر لحظه در معرض این خطر است که خود را مطلق بکند، متعلمین را تا آستان علم و فضیلت خویش دستگیر و رهبر باشد و تعالی بدهد اما آنها را در پیش پای خود میخکوب بکند و فضاها و چشم اندازهای دور دست و متعالی را از

آنان پنهان دارد و آنان را افرادی جزئی و دگم و فاقد قدرت استنباط و اجتهاد و خطر کردن، باریاورد. اگر شخصیت افراد براساس چنین تربیتی شکل گیرد تا ابد فاقد قوه خلاقیت و ابتکار و ابداع و تسخیر افق‌های نو در زمینه علم و فضیلت خواهند بود و شکوفایی لازم را نخواهند داشت و تا آخر عمر افرادی مقلد و دنباله‌رو باقی خواهند ماند که گناه آن به گردن معلم است

۱۱ - می‌دانیم هر انسانی برای فعالیت در زمینه خاصی آفریده شده که اگر در موضع خود قرار گیرد، منحصر به فرد خواهد بود و ترقی و تعالی و شکوفایی خواهد داشت اما اگر در غیر موضع خویش قرار گرفت و رشته علمی اش مطابق تمایل درونی و استعدادهایش نبود، هم معذب خواهد بود و هم رشد و ترقی و تعالی نخواهد داشت. انسان وقتی به کاری و عملی مطابق با استعداد و علاقه خویش مشغول است، اولین

نمره اش این است که خستگی نمی‌شناسد و مدام در حال تلاش است و همین خود عامل تکامل و موفقیت چشمگیر خواهد شد.

ممکن است معلمی یک رشته علمی را به کودکی پیشنهاد کند و او را در آن مسیر قرار دهد که مطابق با استعداد حقیقی او نباشد و به این ترتیب تا آخر عمر اسباب عدم رشد و عذاب روحی فردی را فراهم سازد و در واقع سبب گشتن استعدادهای او بشود و برای همیشه از قهرمان شدنش مانع شود. باید یقین داشت که در طول تاریخ ما فقط یک «ابن سینا» با آن بهره هوشی نداشته‌ایم، چه بسا کودکان زیادی با هوش تراز او زاده شده‌اند که فقط بعلت اینکه در جای خود قرار داده نشده بودند و به تعبیر دیگر استعدادهای آنان کشف و پرورش نیافته است، آمده‌اند و رفته‌اند بدون اینکه هیچ رشد و ثمری داشته باشند. این امر به واقع کشتن یک انسان است و

مسلماً کسانی که در این امر قصور نمایند، گرفتار شدیدترین عذاب‌ها خواهند بود.

بی شک ورطه‌ها و خطرگاههای معلمی منحصر به آنچه متذکر شدیم، نیست. این است که سخن نخست را تکرار می‌کنیم که معلمی واقعاً کار خداست، انسان در این وادی مثل ... بنواست، با هزاران دومی که شیطان در مسیرش قرار داده و کسی نمی‌تواند از اینهمه دام به سلامت برهد مگر اینکه از انبیا و معصومین باشد که آنان نیز معلم اند یا اینکه شدیداً تحت عنایت و توجهات خاص خدا هستند.

صد هزاران دام و دانه است ای خدا
ما چومرغان ضعیف بسینوا
دم به دم ما بستۀ دام نویم
هریکی گریزاز و سیمرغی شویم
می‌رهانی هر دمی ما را و باز
سوی دامی می‌رویم ای بی‌نیاز

● جمهوری اسلامی محتاج به تربیت و تزکیه است.

هیجدهم دی ۱۳۵۹

● همه جا توجه به تربیت انبیا داشته باشید.

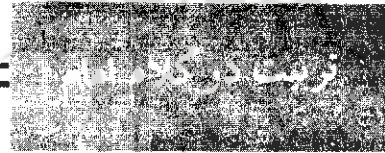
چهارم اسفند ۱۳۵۹

● این تربیت‌هاست که فطرت را شکوفا می‌کنند یا جلوشکوفایی فطرت را می‌گیرند.

دهم بهمن ۱۳۵۹

● همه انحرافها و همه گرفتاریهایی که برای یک کشور پیش می‌آید برای این است که مراکز تعلیم و تعلمشان مراکز تهذیب نیست.

دوم بهمن ۱۳۵۹



● ما باید خط معنویتی را که برای آن انقلاب کردیم، فراموش نکنیم.

بیست و دوم مهر ۱۳۶۰

● اگر یک انسان شما تربیت کنید برای شما بقدری شرافت دارد که من نمی‌توانم بیان کنم.

بیست و یکم خرداد ۱۳۵۸

● انسان اگر خودش منحرف باشد، نمی‌تواند دیگران را مستقیم کند و در این شکی نیست.

دهم تیر ۱۳۵۹

● در اسلام، همه امور مقدمه انسان‌سازی است.

نهم شهریور ۱۳۵۹

